

مجله زبان و ادبیات عربی (مجله ادبیات و علوم انسانی سابق) (علمی - پژوهشی)، شماره چهاردهم - بهار و تابستان ۱۳۹۵

مجید محمدی بایزیدی<sup>۱</sup> (دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران، نویسنده مسؤول)

دکترخلیل پروینی<sup>۲</sup> (استاد زبان و ادبیات عربی دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران)

دکتر کبری روشنفکر<sup>۳</sup> (دانشیار زبان و ادبیات عربی دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران)

## بررسی مبانی وجودگرایی بر اساس پوچی قهرمانان

### در رمان «الحي اللاتینی» سهیل ادریس

#### چکیده

با آنکه فلسفه وجودگرایی در برگرفته برخی اصول مثبت نظیر آزادی، اختیار، مسؤولیت پذیری و تعهد است، ولی این فلسفه با تکیه بر برخی مسائل چون انکار خداوند و عقاید و معیارهای متعارف، درافکنندگی انسان، غربت و سرگردانی او، و نگاه منفی‌اش نسبت به مرگ، با نوعی دلهره و پوچی و نومیدی عجیب گشته است. سهیل ادریس به‌عنوان یکی از پیشگامان ترویج وجودگرایی در دنیای عرب، تلاش کرده است با توجه به فضای حاکم بر جهان عرب، با انتخاب گزینشی اصول مثبت این فلسفه، تصویری خوشبینانه و نجات‌بخش از آن به جامعه خود ارائه دهد. مقاله حاضر در نظر دارد با تکیه بر روش توصیفی - تحلیلی، مبتنی بر تحلیل متن به واکاوی نمود مبانی وجودگرایی در رمان الحي اللاتینی بپردازد. این رمان‌نویس برای کارآمد جلوه دادن این فلسفه، با تکیه بر تقابل شخصیت قهرمانان، قهرمان عربی خود را از همان ابتدا فردی پوچ و گمگشته به تصویر می‌کشد که اصول وجودگرایی همچون آزادی، اختیار، مسؤولیت و تعهد، رهایی بخش او از این گمگشتگی هستند. درحالی‌که قهرمان زن با فاصله گرفتن از اصول وجودگرایی به تباهی کشیده می‌شود و به آزادی نامسئولانه - که برداشتی ناصحیح از مفهوم آزادی مطلق در این فلسفه است - تن در می‌دهد.

کلیدواژه‌ها: وجودگرایی، پوچی، سهیل ادریس، الحي اللاتینی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۳/۰۵ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۲/۳۰

پست الکترونیکی: 1. majidmohammadi1358@yahoo.com 2. parvini@modares.ac.ir 3. kroshan@modares.ac.ir

## ۱- مقدمه

وجودگرایی به‌عنوان یکی از مکاتب فلسفی در پی تحول‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی قرن بیستم و رخ دادن جنگ‌های جهانی بخصوص جنگ جهانی دوم و پیامدهایی نظیر «شک در حقیقت میراث معنوی انسانیت و تجدید نظر در گذشته و حقیقت وجود خدا و ارزش‌های اخلاقی پایدار» (منصوری، ۲۰۰۰: ۱۶۳) رو به گسترش نهاد و از آنجاکه بیشتر فلاسفه وجودگرا با ادبیات میانه‌ای داشتند، سرعت انتشار افکار آنان در میان مردم دوچندان گشت و گونه‌ای از ادبیات به نام ادبیات اگزیستانسیالیستی پا به عرصه وجود گذاشت. هر چند به اعتقاد برخی این ادبیات «بیشترین ضربه را نیز به این فلسفه وارد کرد؛ زیرا باعث شد برخی مردم پاره‌ای اوقات خواسته و یا در بیشتر مواقع ناخواسته آن را بد بفهمند». (بدوی، ۱۹۸۰م: ۲۵)

با نفوذ این فلسفه به ادبیات معاصر عربی، به‌عنوان یکی «از مهم‌ترین جریان‌های فکری» (عباس، ۱۹۶۲م: ۱۲) بسیاری از ادبای عرب به این مکتب گرایش یافتند؛ به طوری که این مکتب از ابتدای دهه پنجاه در صدر لیست تأثیرات فکری بیگانه بر ادبیات عرب قرار گرفت. (خطیب، ۱۹۹۱م: ۹۱)

سهیل ادریس به‌عنوان یکی «از پرشورترین و متعصب‌ترین ادبای عرب نسبت به اندیشه وجودی» (سعافین، ۱۹۸۷م: ۴۴۴) تلاش‌های زیادی برای معرفی این جریان فلسفی به جامعه عرب از خود نشان داد.

پژوهش حاضر در نظر دارد با روش توصیفی - تحلیلی، بر اساس مسأله پوچی و گمگشتگی قهرمانان رمان الحی اللاتینی، به واکای نموده‌های وجودگرایی در رمان الحی اللاتینی پردازد و از این منظر پاسخی برای برخی سؤالات نظیر موارد زیر بیابد:

- علل پوچی قهرمان مرد و زن داستان چیست؟

- گزینش کدام اصول وجودگرایی باعث رهایی قهرمان مرد از پوچی و

گمگشتگی می‌شود؟

- آزادی مطرح شده در رمان چه مؤلفه‌هایی دارد؟

قابل ذکر است که بررسی حاضر به معنای تأیید و ترویج این فلسفه نیست، چرا که این فلسفه با نقدی جدی و البته بجای روبروست که کارآمدی آن را بسیار زیر سؤال می‌برد.

#### ۱-۱- پیشینه تحقیق

الحی اللاتینی به‌عنوان یکی از رمان‌های پیشگام مدرنیسم (سویدان، ۲۰۰۶م: ۷۹) در جهان عرب، مورد توجه بسیاری از پژوهشگران قرار گرفته است. گروهی از این پژوهش‌ها نظیر: «الحی اللاتینی أيضاً»، عبدالله عبدالدائم، و «الحی اللاتینی أيضاً»، عیسی الناعوری، آیار/ مایو ۱۹۵۴م، السنه الثانیة، العدد الخامس، «الحی اللاتینی، عرض وتحلیل»، یوسف الشارونی و «نقد و تعلیق» أحمد کمال زکی، أبريل ۱۹۵۴م، السنه الثانیة، العدد الرابع، «حول نقد الحی اللاتینی» فاروق خورشید، يونيو ۱۹۵۴م، السنه الثانیة، العدد السادس و «عود علی بدء: نرجس فی الحی اللاتینی»، نجیب سرور، أبريل ۱۹۵۵م، السنه الثالثة، العدد الرابع، که در مجله الآداب منتشر شده‌اند و مصطفی عبدالغنی در کتاب «الاتجاه القومي فی الروایة العربیة» ضمن تحلیل جزئی، بیشتر به معرفی این رمان پرداخته‌اند. گروهی دیگر نیز مانند: جورج أزوط در کتاب «سهیل إدريس فی قصصه ومواقفه الأدبیة»، جورج طرابیسی در «شرق وغرب: رجولہ وأنوثة» و «عقدة أوديب فی الروایة العربیة»، سهیل الشملی در «البطل فی ثلاثیة سهیل إدريس» تحلیل عمیق‌تری از رمان ارائه می‌دهند، هر چند برخی گفته‌ها نظیر آنچه جورج أزوط و جورج طرابیسی در کتاب اول خود، مبنی بر طرح انتقام قهرمان داستان از استعمار اروپایی از طریق زن، با توجه به آنچه خواهد آمد، جای بسی تأمل دارد. با این وجود هیچ یک از این نویسندگان در تحلیل‌های خود بر اساس وجودگرایی پیش نرفته‌اند. و حتی سهیل الشملی ضمن اعتراف به این مسأله، از افرادی نظیر ابراهیم السعافین و رجاء نقاش که اعتقاد به وجودگرا بودن این رمان دارند، سخت انتقاد می‌کند و معتقد است که برای اثبات میزان حضور اندیشه وجودگرایی در رمان‌های سهیل إدريس باید بررسی موضوعی صورت گیرد. (شملی، ۱۹۹۸م: ۱۱۵)

ابراهیم السعافین در کتاب «تطوّر الرواية العربية الحديثة في بلاد الشام ۱۸۷۰-۱۹۶۷» در بخشی به عنوان «سهیل ادریس والالتزام الوجودی» ضمن تأکید بر فردگرایی بودن این رمان‌ها، بدون ارائه مصادیق، این رمان‌ها را وجودگرا و عاری از دغدغه‌های اجتماعی می‌داند. این پژوهش مورد انتقاد بسیاری به خصوص سهیل ادریس که قهرمان الحی اللاتینی را نماینده یک نسل از جامعه عرب می، قرار گرفته است. (یسری، ۲۰۰۰م: ۱۳). رجاء نقاش نیز در «مشکلات ونماذج فی الحی اللاتینی»، یونیو ۱۹۵۴م، مجله الآداب، السنة الثانية، العدد السادس، بدون اشاره به جزئیات به تأثیرپذیری این رمان از رمان «راههای آزادی» سارتر اشاره می‌کند.

برخی نیز نظیر حسن المودن در کتاب «الرواية والتحليل النصي قراءات من منظور التحليل النفسي» و عبدالرحیم جبران در «فی النظرية السردية، الحی اللاتینی مقاربه جدیدة» به بررسی خصائص روایی آن پرداخته‌اند.

اما در داخل کشور، با وجود شهرت این رمان، پژوهش‌های چندانی صورت نگرفته است. عبدالله حسینی در رساله دکتری «ثلاثية سهیل ادریس دراسة بنيوية تكوينية» دانشگاه خوارزمی، ۱۳۹۰هـ.ش، این سه‌گانه را از دیدگاه ساختاری بررسی کرده است. از او و حامد صدقی مقاله‌ای با عنوان «مشكلة الاغتراب الاجتماعي في المكان الضد قراءة في رواية الحی اللاتینی» در مجله دراسات فی اللغة العربية وأدابها، ۱۳۸۹هـ.ش، السنة الأولى، العدد الرابع، انتشار یافته که مسأله بیگانگی و ابعاد آن را بررسی نموده است. رضا ناظمیان در مقاله «غرب‌مداری یا شرق‌گریزی در رمان‌های عربی»، فصلنامه لسان مبین، تابستان ۱۳۹۰هـ.ش، سال دوم، شماره چهارم، به بررسی تطبیقی «قنديل أم هاشم» یحیی حقی، «موسم الهجرة إلى الشمال» الطیب صالح، «شیکاغو» علاء الأسوانی، و رمان الحی اللاتینی که همگی مسأله تقابل شرق و غرب را مطرح کرده‌اند، پرداخته است.

گرچه در برخی پژوهش‌های ذکر شده، مطالبی پراکنده در مورد پوچی و گمگشتگی قهرمانان داستان آمده است و مقاله حاضر از پاره‌ای از آنها بهره برده

است، ولی نبود مقاله‌های مستقل در مجلات خارجی، که با تکیه بر اصل پوچی و گمگشتگی قهرمانان داستان به واکاوی نموده‌های وجودگرایی در این رمان پردازد از یک سو، و عدم وجود مقاله‌ای به زبان فارسی که مبانی فکری مطرح شده در این رمان را بر اساس وجودگرایی تحلیل کرده باشد از سویی دیگر، ضرورت نوشتن این مقاله را با توجه به شهرت این رمان، آشکار می‌سازد.

## ۲. وجودگرایی در یک نگاه کلی

وجودگرایی به‌عنوان فلسفه‌ای که پس از سال‌های جنگ در اروپا گسترش یافت؛ انعکاس دهنده جهان ویران شده اروپا و تصویرگر حالت دلهره و اضطراب حاکم بر مردم جنگ زده است.

این فلسفه با تاکید بر تقدم وجود بر ماهیت در انسان قصد داشت تا انسان را از قید آئین و رسوم جامعه برهاند تا او بتواند بدون هیچ ضرورت و طرح از پیش تعیین شده، ماهیت خود را تحقق بخشد. بر این اساس برخی وجودگراها مانند یاسپرز و مارسل و سارتر آزادی و وجود انسان را یک چیز تلقی می‌نمایند، به طوری که سارتر که انسان را در قهرآمیزترین شرایط دارای آزادی مطلق می‌داند (کومی، ۲۰۰۹م: ۱۶۵) معتقد است: «تفاوتی بین وجود انسان و آزادی‌اش نیست» (سارتر، ۱۹۶۶م: ۸۲-۸۱)

البته مطلق بودن آزادی وجودگرایانه به معنای افسارگسیختگی نیست، بلکه انسان بر اساس این آزادی می‌تواند هر موقع بخواهد زندگی و روش خود را تغییر دهد. (ابراهیم، بی.تا: ۲۱۹) از این رو این فلسفه ضمن اهمیت دادن به انتخاب‌های انسان، او را نه تنها در برابر خود، بلکه در برابر تمامی انسان‌ها مسؤول می‌داند (سارتر، ۱۹۶۴م: ۱۷) و بر مسأله التزام به‌عنوان یکی از مهم‌ترین اصول خود تاکید می‌ورزد.

ولی با این وجود، وجودگرایی، به‌عنوان فلسفه‌ای زاییده دنیای مدرن که انسان به کمک عقل خود و با توسل به قوانین مکانیکی جهان را تبیین می‌کند، به علت انکار خداوند و ارزش‌های از پیش تعیین شده، اعتقاد به اصل وانهادگی انسان در جهان بی

هیچ تکیه گاهی، عدم ارائه معیار مناسب جهت تشخیص درست و نادرست انتخاب-ها، نگاه منفی به مرگ با نوعی مفهوم نیست انگاری در اذهان تداعی می‌کند.

در مجموع از مباحث مطرح شده نزد وجودگرایان چنین بر می‌آید که این فلاسفه هر یک به نوعی به مقولاتی چون اصالت وجود انسان، آزادی و اختیار، دلهره و نگرانی، احساس گناه ناشی از مسؤولیت انتخاب، به خود و نهادگی، تنهایی، سرگردانی و غربت، پوچی و بی‌معنایی زندگی و مرگ نظر داشته‌اند. (ورنو و دیگران، ۱۳۷۲: ۳۲۴)

البته باید توجه داشت که پوچی اگزیستانسیالیستی با نهیلیستی تفاوت چشمگیر دارد. اگزیستانسیالیسم به پوچی انسان و سرگردانی او در جهان اشاره و بر تقدم ماهیت بر وجود تکیه دارد، ولی نهیلیسم بر این اعتقاد است که «هیچ چیز وجود ندارد یا قابل دانستن نیست یا ارزش ندارد». (مهدوی صیقلانی و پنجه‌وند، ۱۳۸۹هـ.ش: ۲۸)

در واقع نهیلیسم و اگزیستانسیالیسم هر دو در این نقطه یعنی عصیان بر ضد تمامی ارزش‌های سنتی و پذیرفته شده پیشین، به‌عنوان اولین انگیزه ظهور پوچی در ادبیات (داد، ۱۳۷۵هـ.ش: ۱۹) مشترک هستند، ولی با دو نتیجه متفاوت. نهیلیست‌ها «بر همه چیز عصیان می‌ورزند، ولی تقریباً برای هیچ» (خطیب، ۱۹۹۱م: ۱۲۷) یعنی پوچی نقطه آغاز و پایان است، اما انسان وجودگرا، سعی در گریز از پوچی، و تحقق خویشتن دارد. از این رو «وجود گرایانی که به نیست انگاری نزدیک می‌شوند به خصلت مؤقتی آن پی می‌برند و می‌کوشند از آن دور شوند». (مک کواری، ۱۳۷۷هـ.ش: ۲۵) به همین خاطر این فلسفه - بر خلاف نهیلیسم - تسلیم این پوچی نمی‌گردد و سعی دارد با گذر از آن به زندگی، معنای مورد نظرش را ببخشد.

### ۳. سهیل ادريس و وجودگرایی

سهیل ادريس که در سال ۱۹۲۳م و به روایتی در ۱۹۲۴م متولد شد، ابتدا به تحصیلات دینی روی آورد. ولی طولی نکشید که لباس دینی را کنار گذاشت؛ چرا که

زبان و ادبیات عربی و فرانسوی را بر دروس دینی ترجیح می‌داد (شملی، ۱۹۹۸م: ۱۳۰) گرچه نقش تحصیلات دینی در ورود او به حوزه ادبیات قابل توجه بود. (الیسوعی، ۱۹۹۶م، ج ۱: ۲۳۰)

علاقه او به زبان و ادبیات فرانسه و اعزاز او به این کشور به‌عنوان دانشجوی بورسیه، بی شک نقش قابل توجهی در آشنایی او با وجودگرایی به ویژه عقاید سارتر داشت، به طوری که می‌گوید: «من تحت تاثیر سارتر قرار گرفتم، اما نه به‌عنوان یک نویسنده وجودگرا، بلکه تنها از آن جهت که او مدافع آزادی ملت‌ها بود». (شملی، ۱۹۹۸م: ۱۳۸) از این رو به هنگام بازگشت از پاریس مجله «الآداب» را، که با انتشار مقاله‌هایی درباره این فلسفه سهم عمده‌ای در شناساندن آن به کشورهای عربی ایفا نمود، تاسیس نمود. به طوری که برخی مقام اول در ارائه اندیشه وجودگرایی به خوانندگان عرب را از آن انتشارات الآداب می‌دانند. (عصمت، ۲۰۱۰م: ۱۳۵-۱۳۴)

او همچنین به‌عنوان «مهمترین مترجم ادبیات عربی» (همان: ۱۴۱) کتاب‌های زیادی در حوزه وجودگرایی مانند: «الغیثان»، «الأيدي القذرة»، «سیرتی الذاتية (الكلمات)» و «دروب الحرية» سارتر، «سارتر والوجودية» البیرس، «الطاعون» کامو و... را ترجمه کرد، که نشان از تلاش‌های او برای ترویج این نوع ادبیات دارد.

سهیل ادیس با آنکه «از نظر مضمون و تکنیک» (أبونضال، ۲۰۰۶م: ۹۱) از رمان‌های وجودگرایی تاثیر پذیرفته است، و با آنکه او بیشتر مروج اندیشه‌های الحادی سارتر در آثار خود است، ولی به بعد الحادآمیز فلسفه سارتر چندان توجهی ندارد؛ چرا که به گفته خودش آن را از ارکان اندیشه وجودی به شمار نمی‌آورده است. (یسری، ۲۰۰۰م: ۶) پس این تاثیرپذیری، جنبه کلی و عام ندارد، به همین خاطر ما در رمان‌های او به ویژه «الحی اللاتینی» با نوعی انتخاب گزینشی از مبانی وجودگرایی روبرو هستیم تا آن را برای جامعه عرب کارآمد جلوه دهد و اثری از برخی مبانی و پیامدهای آن نظیر: انکار خداوند، پرتاب شدگی و وانهادگی، مرگ، دلهره، یأس و نومیدی نیستیم.

## ۴. خلاصه داستان

الحی اللاتینی سرگذشت جوانی بی نام را به تصویر می کشد که در نتیجه احساس پوچی و روزمرگی بر جامعه خود عصیان می ورزد و تصمیم می گیرد برای تولد دوباره به اروپا سفر، « فرار» کند. او در ابتدا هدف از سفر خود را دستیابی به آزادی به خصوص آزادی جنسی مطرح می کند، ولی به دنبال روابط ناموفق با زنان غرب متوجه می شود که این نوع آزادی نه تنها او را از احساس گمگشتگی نمی رهااند؛ بلکه بر شدت این حس می افزاید. او در غرب با دو فرد بسیار تاثیرگذار به نام های فؤاد و جانین آشنا می شود. دوستی با فؤاد سبب می شود او برای رهایی از احساس پوچی، هدفی را در زندگی خود برگزیند. و جانین نیز، بر خلاف دیگر زنان اروپایی، فصل تازه ای در زندگی او رقم می زند. در این رابطه جانین باردار می شود. قهرمان فاقد اختیار، تحت تاثیر نفوذ مادر، از پذیرش این مسئولیت سر باز می زند و جانین نیز اقدام به سقط جنین می کند. در این میان قهرمان که به نوعی در مسیر «شدن» است، نامه ای از فؤاد دریافت می کند که او می بایست مسئولیت کار خود را بپذیرد. در نتیجه بر سلطه مادر عصیان می ورزد و برای یافتن جانین راهی پاریس می گردد. او یک روز دیرتر بعد از اینکه جانین به زنان وجودگرای بی بند و بار می پیوندد، به پاریس می رسد. و با آنکه به او پیشنهاد ازدواج می دهد، ولی جانین که متوجه تحول مثبت در قهرمان شده است، این پیشنهاد را نمی پذیرد. و قهرمان با بازگشت به وطن، برای خدمت به نسل خود تصمیم به آغازی دوباره می گیرد.

## ۵. نمود مبانی وجودگرایی در داستان

مسأله پوچی و گمگشتگی قهرمان مرد و زن داستان، محوری ترین مسأله ای است، که سهیل ادريس برای ارائه تصویری خوشبینانه و کارآمد از وجودگرایی، از آن بهره برده است، به طوری که تبیین این تصویر بدون واکاوی این اندیشه نزد قهرمانان داستان حاصل نمی گردد. از این رو این مقاله در ضمن بررسی این اندیشه به بررسی این مبانی می پردازد.



### ۵-۱- پوچی و گمگشتگی قهرمان مرد

این رمان از همان ابتدا قهرمان را فردی پوچ به تصویر می‌کشد که به شدت احساس گمگشتگی و بی‌هویتی می‌کند. اولین شاخصه پوچی و بی‌هویتی او بی‌نامی اوست. با آنکه سهیل ادریس در پی توجیه این مسأله، در یک مصاحبه بدون دادن حکم قطعی با آوردن عبارت «چه بسا ... این آن چیزی است که به ذهنم خطور می‌کند» خود را تحت تأثیر رمان «الایام» طه حسین و فرار از یکسان پنداری قهرمان داستان با نویسنده می‌داند (شملی، ۱۹۹۸م: ۱۶۶) ولی باید دانست که «الایام» زندگی نامه طه حسین است، در نتیجه نیازی به ذکر نام نبوده است.

به نظر می‌رسد سهیل ادریس در مخفی کردن نام قهرمان مرد تعمد دارد؛ چرا که در نامه‌ها و یادداشت‌های جانین برای قهرمان، نامی از او به میان نمی‌آید و در گفتگوها نیز هر جا که نیاز به ذکر نام است، گفتگو تبدیل به روایت می‌شود. (ادریس، ۲۰۰۶م: ۸۱ و ۹۶) این بی‌نامی در واقع القاء کننده معنایی مهم در راستای پوچی و بی‌هویتی اوست. «نداشتن نام در واقع همسو با عدم ظهور شخصیت به‌عنوان ذاتی دارای وجودی متمایز است که سعی دارد با تولدی دوباره آن را محقق سازد ... نمی‌توان بر شخصیتی که خود را «چیزی فاقد هر گونه ارزش، بلکه هیچ» تصور می‌کند، نامی نهاد». (سویدان، ۲۰۰۶م: ۱۰۲) به عبارتی قهرمان قبل از تولد دوباره، در مرحله جنینی به سر می‌برد پس بی نام ذکر می‌شود.

این احساس گمگشتگی و پوچی ریشه در روزمرگی و تکراری بودن زندگی قهرمان دارد که کامو از آن به‌عنوان یکی از «دیوارهای پوچی» یاد می‌کند «تنها یک روز کلمه "چرا" بر می‌خیزد و همه چیز در این خستگی که رنگ تعجب دارد، آغاز می‌گردد». (کامو، ۱۳۸۲هـ.ش: ۶۲)

«حسبه ذلک الجمود الذي ملأ حياته بالروتين، وغشي فكره بغشاوة ما يني الغبار يتكاثف عليها، فتفغم رائحتها أنفه ويضيق بنفسه وبالناس». (ادریس، ۲۰۰۶م: ۶-۵) «او را همان جمودی بس که زندگیش را آکنده از روزمره‌گی ساخته، و بر اندیشه‌اش پرده‌ای تنیده

بود که پیوسته غبار بر آن متراکم‌تر می‌گشت، و رائقه آن مشامش را آکنده می‌ساخت و از دست خود و مردم به ستوه می‌آمد.

این فریاد «بس بودن» در پی تهوع ناشی از جمود و روزمره‌گی، که نشان از خستگی از زندگی روزمره دارد، به گفته کامو، مقدمه ساز آگاهی وجدان و حرکت آن برای رهایی است. (کامو، ۱۳۸۲هـ.ش: ۶۲) گرچه شدت این پوچی به حدی است که قهرمان را از ترسیم تصویری مشخص از خویش ناتوان می‌سازد. «یحاول ... ولكن يعجزه، آخر الأمر، أن يرسم لنفسه صورة متميزة الأبعاد، واضحة المعالم، كان يتمثله «شيئاً» فارغاً يعوزه الامتلاء والكثافة، صدفه جوفاء ملقاة علي رمل شاطيء، عوداً فارغاً من القش تتقاذفه، بلاهوادة، مياه نحر صاحب. وكان إذا حاول في فترة وعيه تلك، أن يضع نفسه في موضعها في حياة مجتمعه، تفاقم شعوره بالتفاهة والفراغ: شيء لا قيمة له، بل لا شيء» (ادريس، ۲۰۰۶م: ۶) «تلاش می‌کرد ... ولی در نهایت نمی‌توانست تصویری واضح و مشخص از خود ترسیم نماید. او را «چیزی» تهی که نیازمند پر شدن بود، متصور می‌شد. صدفی توخالی رها شده بر شن‌های ساحلی، چوبی بی‌پوست و برگ، که آبهای رودی خروشان، بیرحمانه، او را به سویی پرتاب می‌کنند. و هر گاه، در زمان هوشیاریش، در تلاش بود که جایگاه خویش را در جامعه مشخص سازد، احساس ناچیز بودن و توخالی بودنش به اوج می‌رسید. چیزی فاقد هرگونه ارزش، بلکه هیچ».

این تصاویر به خوبی اوج پوچی و بی‌هویتی قهرمان را در حیطه فردی و اجتماعی به تصویر می‌کشند، به طوری که قهرمان داستان گرفتار «شیء انگاری» می‌شود و فراتر از آن خود را «هیچ مطلق» متصور می‌سازد. البته این پوچ‌گرایی او از نوع «منفعل» نیست که در آن هیچ راه خلاصی یافت نمی‌شود (مهدوی صیقلانی و پنجه‌وند، ۱۳۸۹: ۳۰) بلکه از نوع «فعال» است که از علم به پوچی یا بطلان (خود آگاهی) آغاز می‌شود و به طغیان ختم می‌شود. (همان: ۳۲) از این رو این تصاویر با تمام تیرگی‌شان نشان از کور سوهای امید در دل قهرمان دارد، به طوری که وی در تلاش است تصویری واضح از خود مجسم سازد. همین آگاهی و تلاش سبب می‌شود او در

مقابل گذشته و سنت‌های جامعه خود طغیان ورزد و با امید به آینده از زندگی شرقی خود بگریزد.

#### ۵-۱-۱- رهایی از گذشته و امید به آینده

وجودگرایی ضمن عدم انکار گذشته انسان، از او می‌خواهد با موضع‌گیری صحیح در قبال گذشته، زندگی خود را از صفر آغاز کند؛ چرا که «من نمی‌توانم بدون کنار گذاشتن گذشته، وجود کنونی خود را رقم بزنم» (دیدلی، ۱۹۸۵م: ۲۰۰) از این رو قهرمان داستان می‌خواهد ضمن فراموش کردن گذشته از اول راه دوباره آغاز کند یا به عبارتی به تولدی دوباره دست یابد. «وللمرة الأولى منذ بدأ يعي، شعر بقوة الإرادة التي تعصف بوجوده في أن يولد من جديد. إنه يريد أن ينسي حداثته وأصحابه... ليبدأ من أول الطريق، إنسانا جديدا». (ادریس، ۲۰۰۶م: ۵) «برای اولین بار، از زمانی که می‌فهمید، نیروی اراده‌ای را احساس کرد که وجودش را آماج خود ساخته بود، اینکه می‌تواند از نو متولد شود. او برای اینکه از ابتدای راه به‌عنوان انسانی جدید آغاز کند، می‌خواهد جوانی و رفیق‌هایش را... به فراموشی سپارد».

اولین ویژگی این تولد آگاهانه، بر اساس اصول وجودگرایی، رهایی از گذشته است و این همان چیزی است که قهرمان سخت در پی آن است. «الذی تریده الآن، هو أن تضع حداً لحیاتک القديمة، فأی شأن هو شأنک فی هذه الحیاة، وأیة قيمة کانت لک فی وطنک وقومک ومجتمعک؟» (همان: ۶) «آنچه را که اکنون می‌خواهی این است که پایانی برای زندگی گذشته‌ات قرار دهی، تو در این زندگی چه ارج و منزلتی داری، و در میهن و میان قوم و جامعه‌ات چه ارزشی داشتی؟»

البته قهرمان گمگشته از آن سطح آگاهی برخوردار نیست که بتواند از همان ابتدا تعیین هدف نماید. او فقط در فکر رهایی از بی‌معنایی زندگی خویش و نفس کشیدن در هوای تازه است. «إنه یکاد الآن لا يفهم ما يريد. إنَّ قصاري ما يشعر به هو أنه یودُّ أن يتنفس هواء جديدا، أن تمتلئ الصدفة بمعني من معاني الحیاة...». (همان: ۶) «تقریباً او اکنون نمی‌فهمد که چه می‌خواهد. کمترین چیزی که آن را احساس می‌کند این است که

دوست دارد در هوای تازه‌ای نفس بکشد، اینکه آن صدف با معنایی از معانی زندگی پر شود».

این رهایی از گذشته، در قالب حرکت‌های نمادین شکل می‌گیرد. او در سفر، دستار عربی خود را که نمادی از سنت‌های عربی است، به دریا می‌سپارد. «ولکن ما بالک عالقاً بعدُ بذکری الأُمس؟ أما شعرت منذ هنيهة أنّ ماضیک قد سقط عن کاهلک، لیضع فی النسیان، کما سقط ذلک المندیل، لیضع فی الأمواج؟» (همان: ۶) «ولی تو را چه شده که همچنان به یاد گذشته‌ای؟ آیا لحظه‌ای پیش احساس نکردی که گذشته-ات از روی دوشت فرو افتاد، تا در فراموشی گم شود، همان طور که آن دستار افتاد تا در امواج گم شود؟»

در پاریس نیز هنگامی که دوستش به دیدنش می‌آید، قهرمان از بغل کردن او سرباز می‌زند. «لا، أرحوک، لا موجب للعناق، یجب أن نفلع عن هذه العادة الشرقية السخيفة». (همان: ۴۵) «نه، خواهش می‌کنم، دلیلی برای بغل کردن نیست، باید از این رسم شرقی بی‌معنی دست بشوییم».

قهرمان به خوبی به سختی رهایی از گذشته خویش واقف است، ولی برای تحقق تولد دوباره این سختی را به جان می‌خورد «إنّ أغللاً ثقیلةً تربطني به، ذلک الماضي، تلک الأجواء... ینبغی أن تتعدّب، أن تصهرک المحن إذا شئت أن یکون لحياتک هذه الجديدة معنی... وإلا فلم لم تبقَ هناك؟» (ادریس، ۲۰۰۶م: ۱۰) «زنجیرهای سنگینی مرا به آن (وطن) پیوند می‌دهد، آن گذشته، آن حال و هوا... اگر می‌خواهی که این زندگی جدیدت معنایی داشته باشد باید رنج بکشی، باید سختی‌ها تو را آبدیده سازد... وگرنه چرا همانجا نماندی؟»

پرسشی بودن اکثر جمله‌های این بخش که غالباً در قالب تک‌گویی در داستان آمده است، نشان از سختی و دلهره آور بودن رهایی از گذشته دارد، به طوری که او با این پرسش‌ها که جنبه توییخی دارد، سعی در متقاعد کردن خود دارد. گرچه گاهگاهی در پی احساس سرگردانی و ناکامی و بیگانگی در غرب، دلش هوای شرق می‌کند و با پرسش‌های توییخ آمیز وضعیتش را با شرق مقایسه می‌کند. «بأي ثمن قد

ارتضی أن یهجر ذلك العالم الذي كانت كل أمانیه فیہ تحت متناول یدہ؟ وأی عالم جافّ شدید القسوة یقذف نفسه فیہ هنا، فیشعر بأنّه تائه لایعرف دربه ولا یستشرف له غایة؟... لقد كان هناك یشرف علی حدود عالمه، فیعی قیمته فیہ. أمّا هنا، فعالم ضائع الحدود، بعید المسافات، یحسّ أنّه لایعدو أن یشرف فیہ أكثر من ورقه جافّة من هذه الأوراق الكثیرة التي تسقطها ریح الخریف عن الشجر». (همان: ۴۲) «به چه قیمتی راضی شد دنیایی را که در آن تمام آرزوهایش در دسترسش بود رها کند؟ و این چه دنیای خشکی است که خود را به دامان آن انداخت. او احساس سرگردانی می‌کند. نه راهش را می‌شناسد و نه هدفی را دنبال می‌کند... در آنجا بر حد و مرز دنیای خویش اشرف داشت و ارزش خود را می‌فهمید. اما اینجا دنیای بی‌حد و مرز و گسترده‌ای است، احساس می‌کند که چیزی بیش از برگی خشک از این برگ‌های بسیار نیست که باد پائیزه از درخت می‌پراکند».

به نظر چنین مقایسه‌هایی از یک سو و بازگشت قهرمان به وطن در نهایت از سوی دیگر باعث شده که برخی بر این اعتقاد باشند که «گذشته از یاد قهرمان الحی اللاتینی نرفته است و سهیل ادریس نخواسته که آن را به فراموشی بسپارد... زیرا هر انقلابی که می‌خواهد از نو، یعنی از نقطه صفر آغاز کند محکوم به شکست است، بر این اساس، او گوه‌ای در اندیشه وجودی که تمام روابط خود را با گذشته قطع می‌کند، و وجود در نزد او با وجود خود فرد آغاز می‌شود، ایجاد کرده است؛ زیرا انسان وجودی، آزاد است و به ارزشهای سنتی و قدیمی تن نمی‌دهد». (آزوط، ۱۹۸۹م: ۹۷-۹۶)

بی‌شک آنچه در وجودگرایی اهمیت دارد قطع رابطه با گذشته، به خاطر دستیابی به آزادی و خلق ارزش‌های جدید توسط خود انسان است. ولی باید دانست که بازگشت قهرمان به وطن، به معنای تن در دادن به رسوم گذشته نیست، بلکه این بازگشت بعد از تولد دوباره قهرمان و کشف خویشتن، در چهارچوب اصل التزام به‌عنوان یکی از اصول وجودگرایی معنی پیدا می‌کند. از طرف دیگر احساس اشتیاق او به شرق در خلال داستان، احساسی گذرا و برخاسته از حس دلتنگی نسبت به

خانواده و ناشی از شکست‌های او در دنیای غرب است. و قهرمان خود به گذرا بودن این احساس واقف است به همین خاطر خود را امید می‌دهد که در قضاوت کردن عجله نکند. (ادریس، ۲۰۰۶م: ۴۱)

سهیل ادریس نیز در فضای نومید و غمبار، که قهرمان قدم زنان در میان درختان عریان باغ «لوکزامبورگ» بر روی برگ‌های خشکیده رها شده در آغوش باد، دلش یاد شوق می‌کند، با تکیه بر تکنیک «آینده نگر» (flash forward) که به نوعی اشاره به آینده زندگی قهرمان دارد صحنه‌ای را که نشان از رهایی قهرمان از این احساسات در پرتو امید به آینده دارد، به تصویر می‌کشد.

باران شروع به باریدن می‌کند. او دختری را می‌بیند که بی‌توجه به باران و طوفان، به خواندن کتاب مشغول است. پس بارقه امید در ذهنش جرقه می‌زند: «إِنَّ الْكُتَابَ وَحْدَهُ سَيُحَرِّرُهُ مِنْ قَيْدِ هَذَا الْعَالَمِ الْمَعْتَبِ الَّذِي يَعِيشُ فِيهِ... إِنَّ نُورَ الْحَرْفِ هُوَ الَّذِي سَيَشِقُّ لَهُ طَرِيقَ الْخَلَاصِ». (همان: ۴۳) «تنها کتاب او را از این دنیای عذاب‌آوری که در آن به سر می‌برد نجات خواهد بخشید... روشنایی حرف همان چیزی است که راه رهایی را به روی او خواهد گشود». در نتیجه با بغلی پر از کتاب به هتل بر می‌گردد.

اگر چه عنوان و موضوع کتابهایی که قهرمان آنها را مطالعه می‌کند بر خواننده مجهول است، ولی در این میان او اقدام به دیدن فیلمی با عنوان «غدا تبدأ الحياة» «فردا زندگی آغاز می‌شود» می‌کند که هم عنوان و هم محتوای آن در شکل‌گیری شخصیت قهرمان بسیار اثرگذار است. این فیلم اندیشه وجودگرایانه در مورد زمان به عنوان اینکه آینده اهمیت دارد و گذشته را باید به فراموشی سپرد منعکس می‌سازد. و از نظریه سارتر در مورد آزادی و مسؤولیت سخن می‌گوید. (همان: ۲۷)

پس اگر چه در ابتدای داستان «انسان جدیدی شدن در قالب تولدی نو» بطور کلی و بدون ارائه هیچ مؤلفه‌ای بیان می‌شود ولی به تدریج مشخص می‌شود که منظور از این تولد دوباره همان «انسان وجودگرا» است که قهرمان بر مبنای تفکر وجودگرایانه «انسان همان آینده است» (ابراهیم، بی.تا: ۸۳) رفته رفته سعی دارد، اصول آن را در خود نهادینه سازد.

## ۵-۱-۲- آزادی

عصیان در برابر گذشته و سنت‌های پیشین در وجودگرایی برای دستیابی به اصل آزادی مطلق است. از این رو قهرمان نیز فرار خود را برای رسیدن به آزادی می‌داند. «وهذا الفرار إلي باريس، أما كانت تدفع إليه رغبة في التحرر من ذلك الجوّ العتيق، وسعي إلي سوق حياة خاصة يشعر أنّها له، أنّها حياة حميمة لاتعني أحداً سواه؟» (ادریس، ۲۰۰۶م: ۱۱۸) «و این فرار به پاریس، آیا شوق آزادی و رها شدن از آن جو کهنه و تلاش برای شروع زندگی که احساس کند مال خود اوست، زندگی صمیمانه‌ای که به هیچ کس جز او ربطی نداشته باشد، او را به این (فرار) وا نمی‌داشت».

عدم آزادی و استقلال قهرمان در زندگی شرقی که از طریق تکنیک «بازگشت به گذشته» (flash back) و در قالب پرسش‌های توییخی آشکار می‌شود، در واقع بیانگر انگیزه‌های فرار او از شرق است. «ألم تكن حياته نهباً مشاعاً لهم؟ أكان بوسعه أن يشعر بالاستقلال في حياته وبالحرية في مسلكه؟» (همان: ۱۱۸) «آیا زندگی‌اش ملک عمومی برای آنها نبود؟ آیا این امکان را داشت که در زندگی احساس استقلال و در رفتارشان احساس آزادی کند؟»

اولین تصاویر مربوط به آزادی قهرمان نشان از آزادی افسارگسیخته جنسی دارد که با توجه به محرومیت او از زن طبیعی به نظر می‌رسد. از این رو بدون اندیشیدن به چرایی سفرش، سعی در لذت بردن از آزادی خود دارد. «أتيت فلا تسل لم أتيت؟ عيش قليلاً دون ماتفكير وتدبير. عيش بوهيمياً». (ادریس، ۲۰۰۶م: ۱۰) «آمده‌ای دیگر نپرس چرا؟ مدتی بی هیچ تفکر و تدبیری زندگی کن. کولی منش زندگی کن».

اصطلاح «بوهمی»<sup>۱</sup> به خوبی نوع آزادی را که قهرمان در پی آن است، بیان می‌کند. آزادی مطلق و غیر مشروط. برای همین اولین جایی که به آن پا می‌گذارد «کافه دیون ... محل دیدار پسران و دختران الحی اللاتینی بسیار بسیار آزاد» (همان: ۱۳) است. او در چنین فضای احساس آزادی مطلق می‌کند که قادر به انجام هر کاری است. «أنا إنسان سوى أعيش بحرية وأفعل ما أشاء». (همان: ۳۷) «من انسان بی‌عیب و نقصی هستم. آزادانه زندگی می‌کنم و هر کاری بخواهم انجام می‌دهم».

این گونه آزادی که برداشتی نادرست از مفهوم آزادی مطلق وجودگرایی است، قهرمان را از دیدگاه وجودی در دسته «انسان هوسران» قرار می‌دهد که بی هیچ تقیدی سخت در پی کامیابی و لذت است، و شعارش دم‌غنیمتی است. (بدوی، ۱۹۸۰م: ۴۷-۴۶)

سهیل ادریس که در رمان خود در پی رد این برداشت ناصواب از آزادی وجودگرایانه است، آن را نه تنها برای قهرمان کارآمد جلوه نمی‌دهد، بلکه او با وجود چنین آزادی دوباره احساس پوچی و تباهی می‌کند «وهو نفسه مرّة أخرى "هذا الشيء" هذه الصدفة الجوفاء هذا العود من القش». (ادریس، ۲۰۰۶: ۸۲) «بار دیگر این خود اوست که «آن شیء است» آن صدف توخالی، آن چوب بی‌پوست و برگ». در نتیجه از دوستانی که در پی چنین آزادی هستند فاصله می‌گیرد. (همان: ۸۰) و با آشنایی با جانین در پی آزادی مسئولانه بر می‌آید. ولی با این وجود، آزادی او یک «آزادی توهمی یا جزئی است» (شملی، ۱۹۹۸م: ۷۶) زیرا عدم اختیار قهرمان در نتیجه سلطه مادر، در تناقض با دیدگاه وجودگرایانه سهیل ادریس در تعریف انسان آزاد «که در زندگی‌اش رفتاری آزادانه بی‌هیچ قید و بندی را دنبال می‌کند» (ادریس، ۱۹۸۳م: ۲۵) می‌باشد.

از این رو قهرمان داستان که در مسیر «شدن اگزیستانسیالیستی» است با عصیان در برابر سلطه مادر در پی به دست آوردن اختیار خویش است.

### ۵-۱-۳- اختیار

وجودگرایی برای اختیار انسان اهمیت ویژه‌ای قائل است، به طوری که زندگی او چیزی جز حاصل انتخاب‌های او نیست و عدم انتخاب نیز، خود نوعی انتخاب است. (سارتر، ۱۹۶۴م: ۵۱) از این رو قهرمان داستان، برای اینکه زندگی خویش را بر اساس انتخاب‌های خود رقم بزند، تصمیم می‌گیرد بر سلطه مادر که به خاطر نبود پدر در خانواده، یک سلطه تمام‌عیار است، عصیان ورزد. «بهرب منها، من أقمه، هذه التي تدگره، بعبوديته وانقياده». (ادریس، ۲۰۰۶: ۲۲۰) «از او می‌گریزد، از مادرش، او کسی است که بندگی و بردگی‌اش را به او یادآور می‌شود».



این سلطه قائم به حضور فیزیکی مادر نیست، به طوری که در غرب که مادر حضور فیزیکی ندارد، قهرمان، در تعیین آینده روابط خود با جانین عاجز است و انتخاب او را به عنوان همسر نوعی کابوس می‌داند. «توقّف عند الكلمة: "یتزوّجها" یتزوّجها! آية كلمة مخيفة هي! وسرعان ما طفرت إلي ذهنه صورة أمه. وأحسن بضيق شديد يأخذ بخناقها. ينبغي أن ينحّيها، الآن علي الأقلّ، هذه الفكرة، الكابوس». (همان: ۱۵۹) «به هنگام کلمه "با او ازدواج می‌کند" می‌ایستد. با او ازدواج می‌کند! چه کلمه هولناکی! طولی نمی‌کشد که تصویر مادرش به ذهنش می‌پرد و احساس خفگی شدیدی می‌کند که گلویش را می‌فشارد. حداقل اکنون بهتر است این فکر، این کابوس را از خود دور کند». در پی این بی‌ارادگی و عدم اختیار که وجه تمایز حیوان از انسان است، قهرمان وجود خود را وجودی مسخ شده در نهایت پستی در قالب یک حشره یا مگس کثیف متصور می‌شود و احساس حقارت می‌کند. (همان: ۱۶۰)

اوج نمود سيطرة مادر بر روح و روان قهرمان زمانی است که مادر نامه‌ای از جانین که بیانگر باردار شدن اوست، دریافت می‌کند. او با نهایت تحکم از قهرمان می‌خواهد که روابط خود را با او انکار کند. قهرمان بی اختیار نیز طی نامه‌ای جانین را متهم به داشتن روابط مشکوک با دیگران می‌کند. طریقه نگارش نامه گواه خوبی بر بی اراده‌گی و تباهی شخصیت قهرمان است. او چنان زیر سلطه مادر است که حتی تشخیص نمی‌دهد حرفهای نامه را چه کسی می‌گوید اصلا خود اوست یا مادرش یا شخص دیگری. «لم تكن أمه هي التي تتكلم... بل إنها هي التي كانت تتكلم... هي التي تكلمت أم هو، أم شخص آخر لا يعرفانه... أنه لا يدري». (همان: ۲۱۶) «مادرش نبود که سخن می‌گفت... البته خود او بود که سخن می‌گفت... او بود که سخن گفت یا خودش، یا شخص دیگری که نمی‌شناختندش... او تشخیص نمی‌دهد».

«این مشتبه شدن از یک سو بیانگر تباهی انسانی است که خود را زیر سنگینی سلطه شخصیت مادر می‌یابد و از سوی دیگر تأکیدی بر ارتباط آگاهی با وجود است

که با تلاش انسان برای تولدی دوباره که منطقی رهایی از تبعیت دیگران است، هماهنگی دارد». (سويدان، ۲۰۰۶م: ۱۲۶)

در واقع این نامه، قهرمان را به اوج بی اراده بودنش آگاه می‌سازد. «إِنَّه لایدري ما كان يكون موقفه، لو ترك له أن يبت فيه. ولكن ما يطعنه هو، أنه قد حُرِم هذا الحظّ بالذات، حظّ الاختيار». (ادريس، ۲۰۰۶م: ۲۲۰) «او نمی‌دانست که اگر تصمیم‌گیری به خودش واگذار می‌شد موضعش چه بود، ولی آنچه که او را می‌آزرد این بود که او دقیقاً از این حق، حق انتخاب محروم شده بود».

آگاهی نسبت به نقاط ضعف و عذاب وجدان قهرمان، باعث می‌شود او بر مبنای دیدگاه وجودگرایی، این ترس و بزدلی را نتیجه عملکرد خود بداند و در پی رهایی از آن بر آید. و این همان هدفی است که سارتر از به تصویر کشیدن افراد بزدل و ترسو در نوشته‌هایش دنبال می‌کرد (سارتر، ۱۹۶۴م: ۴۳-۴۱) در نتیجه با لحنی خشونت بار که نشان از میزان تنفر او از این سلطه دارد، به مادر می‌گوید: «أرجوك... امتنعني عن التدخل في شؤوني، أعتقد أنني لست بحاجة بعدد إلي إرشادك. كفي عن الإهتمام بأموري الخاصة. إن كنت تحرصين علي أن تحتفظي باحترامي». (ادريس، ۲۰۰۶م: ۲۲۴) «خواهش می‌کنم ... از دخالت در کارهای من دست بردار. فکر می‌کنم که دیگر به راهنمایی‌های تو نیازی ندارم. اگر علاقمندی که مورد احترام من باشی توجه به کارهای خصوصی مرا رها کن».

وجود ادوات شرط در پایان این گفتگو، منافاتی با گفتن «نه مطلق» در برابر هر گونه سلطه‌ای بر اساس دیدگاه وجودگرایی ندارد؛ چرا که قهرمان در پی رهایی از سلطه مادر است نه وجود او. به همین خاطر او در هنگام بازگشت به اروپا که نماد رهایی اوست در پاسخ به سوال مادر که آیا به تنهایی بر می‌گردد؟ می‌گوید: «أما أن أعود وحدي أو أعود مصحوباً، فهذا شأن لايعني سواي». (همان: ۲۲۸) «اینکه تنها برگردم و یا با کسی، این مساله فقط به خودم مربوط است».

از طرف دیگر این عملکرد قهرمان به‌عنوان یک عصیان‌گر منطبق با تعریف کامو از انسان طاغی است. انسان طاغی کسی است که هم «نه» می‌گوید و هم «بله». این

«نه» در واقع بر وجود یک مرز تاکید دارد. بدین معنا که طرف مقابل پای خود را از این مرز فراتر نگذارد است. ولی در عین حال او این احساس را دارد که طرف مقابل در برخی موارد حقی دارد به همین خاطر در یک لحظه «بله» و «نه» می‌گوید. (کامو، ۱۹۸۳: ۱۸)

#### ۵-۱-۴-مسئولیت پذیری

مسئولیت‌پذیری به‌عنوان یکی از اصول وجودگرایی، از دو جهت در رمان اهمیت خاصی پیدا می‌کند. از یک طرف این اصل، مهار کننده آزادی مطلق است که قهرمان داستان در پی آن بود و از سویی دیگر او با پذیرش مسئولیت در قضیه جانین، از گرفتار شدن دوباره در وادی پوچی رهایی می‌یابد. البته باید توجه داشت که این احساس مسئولیت به صورت تدریجی، و به دنبال آشنایی قهرمان با جانین و فؤاد شکل می‌گیرد.

رابطه او با جانین، بر خلاف دیگر زنان، بر مبنای جنسیت صرف نیست، بلکه مبتنی بر عشق و علاقه است به طوری که نبود جانین حکم گمگشتگی و پوچی دوباره را دارد. «إِنَّهُ سِيشَقِي إِذَا تَرَكَهَا، سَتَفْرَغُ حَيَاتِهِ، سَيَسْقُطُ مَرَّةً أُخْرَى فِي الْفِرَاقِ». (ادریس، ۲۰۰۶: ۱۵۷) «او نگون بخت می‌شود اگر جانین را رها کند، زندگیش پوچ خواهد شد، و دوباره در پوچی گرفتار خواهد آمد».

این رابطه عاشقانه سبب می‌شود که حس مسئولیت‌پذیری در وجود قهرمان برانگیخته شود «إِنَّ تَبَعَهُ شَفَائِهَا مِنْ جِرَاحَاتِهَا إِنَّمَا تَقَعُ عَلَيَّ عَاتِقَهُ... وَمَا كَانَ يَسْتَطِيعُ فِي تِلْكَ اللَّحْظَةِ أَنْ يَقْدِرَ ثَقُلَ هَذِهِ التَّبَعَةِ، وَلَكِنْ خَيَّلَ إِلَيْهِ أَنَّهُ قَادِرٌ عَلَيَّ حَمَلَهَا، فَهَيَّأَ النَّفْسَ لِلَاضْطِلَاعِ بِهَا». (همان: ۱۳۴) «مسئولیت درمان زخم‌های او بر عهده اوست ... او در آن لحظه نمی‌توانست سنگینی بار این مسئولیت را حدس بزند، ولی تصور کرد که توانایی بدوش کشیدنش را دارد پس خود را برای به دوش کشیدنش آماده کرد».

با در نظر گرفتن چنین احساساتی، نظر برخی از نویسندگان که طرح انتقام گرفتن قهرمان را از زن غربی مطرح می‌کنند (طرابیشی، ۱۹۹۷م: ۷۱ و ازوط، ۱۹۸۹م: ۱۴۸) جای بسی تأمل دارد.

شخصیت سرگردان قهرمان نیز هر گاه با فؤاد دیدار می‌کرد، احساس می‌کرد که او باید در زندگانی هدفمند و مسئولیت پذیر باشد. «...لكأَنَّها قطعة من وجود صدیقه تفصل عنه وتتجه إليه لتشعره بأنَّ حياته ينبغي أن تضطلع بتبعة وتتحمّل مسؤولية وتسعي إلي غاية». (ادریس، ۲۰۰۶م: ۱۲۴-۱۲۳) «... انگار تکه‌ای از وجود دوستش از او جدا می‌شود و به سوی می‌آید تا به او بفهماند که در زندگی باید مسئولیت‌پذیر باشد و مسئولیتی بر عهده گیرد و رو به سوی هدفی حرکت کند».

این شیوه تفکر به خوبی نشان می‌دهد که شخصیت گمگشته قهرمان در آستانه یک دگردیسی است و راه «شدن» را در پیش گرفته است. و دریافت نامه‌هایی از این دو شخصیت این روند را تسریع می‌بخشد.

جانین با دریافت نامه قهرمان که ضمن تبرئه خود، او را متهم به داشتن رابطه مشکوک با دیگران کرده بود، به او می‌نویسد: «شكراً. سأواجه مصیری بشجاعة». (همان: ۲۲۳) «تشکر. با شجاعت با سرنوشت خود روبرو خواهم شد». این نامه مختصر گر چه دلالت بر سقط جنین جانین و گریز از مسئولیت‌پذیری دارد، ولی برای قهرمان مرد سخت تحقیرآمیز است.

اما نامه فؤاد پس از سقط جنین به او می‌رسد و او را تشویق به مسئولیت‌پذیری می‌کند. «إِنِّي لأعرف علي التحقيق الأسباب التي دفعتك إلي الوقوف من جانين هذا الموقف ... ولكن هذا لا يعني من أن أري أنك رفضت تحمّل تبعه شاركت أنت في إيجادها. رفضت مسؤولية كنت أنت أحد خالقها وهذا ما لا ينتظره الوطن من العربي الشريف». (همان: ۲۲۷) «من دقیقاً نمی‌دانم چه عواملی تو را بدین واداشته است که در برابر جانین چنین موضعی را اتخاذ کنی ... ولی این مانع از آن نمی‌شود که تو از پذیرش مسئولیت کاری که در ایجاد آن مشارکت داشته‌ای، سر باز زده‌ای. مسئولیت کاری را که تو یکی از بوجود آورندگان آن بودی را نپذیرفتی و این آن چیزی است که وطن از یک عرب شرافتمند انتظار ندارد».

فؤاد با گسترش حیطه مسئولیت‌پذیری، ابتدا قضیه جانین را که یک مسأله شخصی است، مطرح می‌کند. سپس قضیه وطن را. او در نامه خود به «شرافت معنی

دیگری می دهد که برابر با مسؤولیت است». (شملی، ۱۹۹۸م: ۸۱) و متذکر می شود که تبعات یک عمل فقط متوجه فرد نیست، بلکه بر دیگر افراد جامعه نیز تأثیر می گذارد.

بنا بر دیدگاه وجودگرایی انسان در برابر تمامی افراد مسؤول است. ازین رو از او می خواهد در هنگام انتخاب یک عمل از خود بپرسد: آیا من این حق را دارم که به این شیوه عمل کنم؟ (سارتر، ۱۹۶۴: ۲۲-۲۱)

قهرمان داستان نیز در بازگشت به غرب می خواهد که یک عرب شرافتمند یا مسؤول باشد (ادریس، ۲۰۰۶م: ۲۳۴) و به دنبال این تحول برای یافتن جانین تلاش بسیاری می کند. و هر شب به دخمه های «سان جرمان» که دوستش احمد، جانین را در آنجا دیده است سر می زند؛ چرا که «کان کلّ لیلۃ یزداد إحساساً بأنّ لضمیره حساباً هنا، ینبغی أن یؤدیه». (همان: ۲۵۰) «هر شب این احساس در او فزونی می گرفت که وجدانش در اینجا حساسی دارد که باید پردازد». و بنا بر احساس مسؤولیتش در برابر جانین، هنگام یافتن او به وی پیشنهاد ازدواج می دهد ولی جانین آن را رد می کند.

این پیشنهاد بر خلاف عقیده برخی ناقدان (سعافین، ۱۹۸۷م: ۴۴۹) ناشی از مسؤولیت پذیری ظاهری نیست، بلکه با در نظر گرفتن سیر تکاملی شخصیت قهرمان یک پیشنهاد واقعی به نظر می رسد. به طوری که جانین در ابتدا با آن موافقت می کند، ولی هنگامی که متوجه تحول بنیادین در قهرمان می شود آن را رد می کند. «لقد نسیت کلّ شیء آنذاک، نسیت من أنا، ونسیت من أنت... لقد اجتمعت أمس بإنسان لا أعرفه، ... إنک إنسان جدید يعرف الذی یریده ویسعی إلیه بثقة وإیمان. لا ینا حییی لسنا علی صعید واحد. لقد وجدت أنت نفسک بینما أضعت أنا نفسی». (ادریس، ۲۰۰۶م: ۲۶۲-۲۶۱) «در آن لحظه همه چیز را فراموش کردم، فراموش کردم من کیستم و تو کیستی... دیروز با انسانی دیدار کردم که نمی شناختمش،... تو انسان جدیدی هستی که می داند چه می خواهد و با اطمینان و ایمان برای آن تلاش می کند، نه محبوب من! ما در یک میدان نیستیم. تو خودت را پیدا کردی درحالی که من خود را گم کردم».

جانین به تحول شخصیت قهرمان بر مبنای اصول وجودگرایی به خصوص اصل مسؤولیت و تعهد پی می‌برد و از او می‌خواهد که به وطنش برگردد و مبارزه خود را ادامه دهد.

#### ۵-۱-۵ تعهد

نکته جالب توجه در الحی اللاتینی، ابتدا و انتهای این رمان است. داستان با فرار از وطن و عصیان قهرمان بر سنت‌های آن آغاز می‌شود و با مساله تعهد نسبت به میهن و بازگشت به آن پایان می‌یابد. این تعهد باعث می‌شود این رمان پایانی خوشبینانه داشته باشد و قهرمان داستان که اکنون به یک فرد وجودگرای مثبت اندیش بدل شده است با وجود شکست در حیطه مسؤولیت فردی، برای شروعی دوباره به وطن برگردد، که این پایان با تصویر مثبت تجلی یافته از این فلسفه در رمان هماهنگی دارد.

هدف از بررسی اصل تعهد، پرداختن به جلوه‌های آن در رمان نیست، بلکه بررسی آن به‌عنوان یکی دیگر از اصول اگزیستانسیالیستی تحقق یافته در شخصیت وجودگرای قهرمان است که در زمان پیدا نکردن جانین به کمک او می‌آید و او را از پوچی دوباره و احساس تباهی نجات می‌دهد.

نومیدی و سرگردانی قهرمان در پیدا کردن نشانی از جانین با توجه به اینکه او پی به حس مسؤولیت پذیری خود برده است، بر او بسیار گران می‌آید. ولی آنچه او را از این حس رهایی می‌بخشد، مساله تعهد در قبال جامعه خویش است. «فکان الأمل بلقاء جانین يموت كل يوم جزءاً فجزءاً، فيغمر قلبه بظلام كئيب كان يدعوه إلي اليأس لولا ما أخذ به نفسه من الجدّ في إتمام رسالته، ولقاء أصدقاؤه واستشراق آفاق وطنه ومجتمعه». (همان: ۲۳۶) «امید دیدن جانین هر روز ذره ذره از بین می‌رفت و قلبش را آکنده از تاریکی غمبار می‌ساخت که او را به یأس و نومیدی سوق می‌داد، اگر جدیتی که در تمام کردن رساله خود و دیدار با دوستانش و نگرستن به افق‌های وطن و جامعه‌اش در پیش گرفته بود، نمی‌بود».

اگر چه قهرمان داستان سعی دارد مسأله مسؤولیت فردی و تعهد را موازی باهم پیش ببرد، به طوری که روزها سرگرم دیدار با دوستان جهت برنامه‌ریزی و برگزاری میتینگ‌هاست و شبها در جستجوی جانین، ولی برخی این احساس تعهد را نتیجه شکست او در حیطه مسؤولیت فردی می‌دانند. (شملی، ۱۹۹۸م: ۸۴)

ولی همانطور که ذکر شد، قهرمان در پی دوستی با فؤاد و راضی نشدن به آزادی لجام گسیخته با زنان، احساس می‌کند که باید در زندگی هدفمند و مسؤولیت پذیر باشد، ولی با توجه به ناپختگی شخصیت و گرفتار بودن در زندان تحکم آمیز مادر از تعیین مصادیق این مسؤولیت پذیری ناتوان بود. در نتیجه با دریافت نامه فؤاد به دو بعد فردی و اجتماعی این مسؤولیت پی می‌برد و سعی دارد که همزمان در هر دو عرصه موفق باشد.

#### ۵-۲- قهرمان زن داستان

جانین دختری مسیحی است که شرافت خود را در یک رابطه نامشروع با خواستگارش «هنری» از دست می‌دهد و وقتی متوجه خیانت هنری و ارتباط او با دیگر زنان می‌شود، دست به فرار می‌زند تا از ازدواج اجباری و وسوسه‌های خودکشی رهایی یابد و زندگی متفاوت با گذشته را آغاز کند. او با قهرمان مرد داستان، در مفهوم گریز از گذشته برای آغازی نو شباهت دارد، البته فرار قهرمان مرد عصیان بر جامعه خویش است، ولی فرار جانین در محدوده کوچک‌تر یعنی فشارهای تحکم آمیز خانواده. ولی او به خاطر فاصله گرفتن از اصول وجودگرایی هیچگاه نمی‌تواند، زندگی جدیدش را محقق سازد و به وادی پوچی و گمگشتگی کشانده می‌شود. که می‌توان علل آن را در محورهای زیر بررسی کرد.

#### ۵-۲-۱- عدم رهایی از گذشته و ترس از آینده

جانین بر خلاف قهرمان وجود گرای رمان قادر نیست که موضع‌گیری مشخصی در قبال گذشته «کثیف» خود اتخاذ کند، به همین جهت تحت تأثیر گذشته و پیامدهای آن، از ساختن آینده خود عاجز است و آرزوی مرگ می‌کند. «کم اُود یا حبیبی لو اُنی الآن أموت ... لو اُته لم یکن لی ماضٍ لما حلمت بغير الحاضر. ولكن ذلك

الماضي الذي تعرف، ماضي المثخن، هو الذي يخلق لي المستقبل، ويجسمه بعينيّ شبحاً رهيباً يفسد عليّ كل لذة». (ادريس، ۲۰۰۶م: ۱۵۶-۱۵۵) «چقدر دوست داشتم اکنون می مردم ... اگر من گذشته‌ای نداشتم رؤیایی جز اکنون نداشتم. ولی آن گذشته‌ای که تو با آن آشنایی، آن گذشته کثیف، همان چیزی است که برای من آینده را می‌سازد، و در برابر چشمانم آن را به صورت شبحی هولناک تجسیم می‌کند که هر لذتی را خراب می‌کند».

یکی از مهم‌ترین پیامدهای گذشته جانین که سبب دلهره همیشگی اوست، بی‌اعتمادی به انسان در نتیجه خیانت هنری است. قهرمان مرد نیز سعی در بازگرداندن این اعتماد بر باد رفته دارد. «لقد عرفت قصة جانين وأدركت سبب قلقها الدائم. إنها بحاجة إلي من تثق به بعد أن زعزعت ثقتها بالإنسان كقيمة، أفما ينبغي لك أن تردّ لها هذه الثقة؟». (همان: ۱۱۴) «داستان جانین را فهمیدی و به علت دلهره همیشگی‌اش پی بردی. او بعد از اینکه اعتمادش نسبت به انسان به‌عنوان یک ارزش، متزلزل شد، به کسی نیاز دارد که بدو اعتماد کند، آیا بهتر نیست که این اعتماد را به او برگردانی؟»

ولی تلاش‌های او هرگز کارگر نمی‌افتد؛ چرا که قهرمان زن از یک سو به خاطر عدم مرزبندی بین گذشته و آینده، آینده را «شبحی هولناک» بیش نمی‌بیند و به خاطر ترس از دست دادن مجدد محبوب خود، ترس از رویارویی با آن را دارد. از سویی دیگر قهرمان مرد فاقد اختیار در حال تکوین شخصیت، در خیال خود با مساله تحکم مادر و ازدواج با جانین و تناقض آن با رسوم جامعه دست و پنجه نرم می‌کند. جانین نیز وقتی بی‌ارادگی قهرمان را می‌بیند، با لحنی یأس‌آلود می‌گوید: «سأخني أيها الحبيب. إنس الذي قلته لك عن الغد، عن المستقبل. أنا أيضاً سأحاول أن أنساه، كما أحاول أبداً نسيان الماضي». (همان: ۱۶۰) «عزیزم! مرا ببخش، آنچه را که درباره آینده گفتم فراموش کن، من هم تلاش می‌کنم که فراموش کنم، همانطور که تلاش می‌کنم گذشته را فراموش کنم».

ولی جانین بر خلاف قهرمان مرد از چنین تلاشی عاجز است و پیوسته تحت تأثیر گذشته خویش است.



### ۵-۲-۲- عدم آزادی

جانین اگر چه با انتخابی آزادانه سعی در فرار از اجبارهای خانواده دارد، ولی بر خلاف قهرمان مرد، به خاطر تزلزل شخصیتی این قدرت را از دست می‌دهد و خود را تسلیم عشق قهرمان می‌سازد، و فردی فاقد اراده می‌شود. «لقد طبعني بطابعك، وسأظلّ أبداً أسيرة قيودك. إنّ مصيري تقرّر منذ رأيتك لم تبق لي إرادة، وسأجري مع الزمن كما سيتقاذفني الزمن». (همان: ۱۷۲) «مرا چون خود ساختی و تا ابد اسیر بند تو خواهم ماند. سرنوشت من از همان روزی که تو را دیدم رقم خورد. با زمان، هر طور که مرا پرتاب کند، پیش خواهم رفت».

از آنجا که در فلسفه وجودگرا نگاه «دیگری» نسبت به انسان یک نگاه تملک جویانه است که آزادی انسان را تهدید می‌کند، ما در این فلسفه با یک مشکل جدی به نام «ناممکن بودن عشق» روبرو هستیم. (السید، ۲۰۰۱م: ۱۲۸) بنابراین سرسپردگی جانین با مسأله حفظ آزادی و استقلال شخصیت در یک رابطه عاشقانه که سیمون دی بووار به‌عنوان یک نویسنده وجودگرا بر آن تأکید می‌ورزد، منافات دارد. از دست دادن آزادی در عشق از دیدگاه او، عشق را از یک منبع حیات به خطری کشنده تبدیل می‌کند. (بووار، بی.تا: ۳۰۲)

قهرمان مرد نیز این اسارت را سر آغاز سقوط جانین می‌داند و او را چون تخته سنگی بزرگ متصور می‌شود که در سرایشی سقوط می‌گلتد، تا اینکه به قعر وادی می‌رسد و تکه تکه می‌شود. (ادریس، ۲۰۰۶م: ۱۷۲) این تصویر که بنابر تکنیک آینده نگر نوعی آینده‌نمایی جانین است عدم آزادی واراده را مساوی با سقوط و تباهی معرفی می‌کند.

### ۵-۲-۳ جبرگرایی

جبرگرایی مقوله‌ایست که با وجودگرایی، کاملاً در تناقض است. جانین به خاطر عدم موفقیت در تغییر سرنوشت خویش، به جبر روی می‌آورد و تباهی و پوچی خود را یک سرنوشت محتوم و غیر قابل تغییر قلمداد می‌کند. این جبرگرایی در پی نامه اهانت آمیز قهرمان مرد و سرباز زدنش از پذیرش مسؤولیت شدت می‌گیرد؛ به طوری

که بعد از خواندن مکرر آن می‌گوید: «بدأت الآن أومن بهذا «القدر» الذي يؤمنون، هم العرب، أشدّ الإيمان. لقد حدّثني عنه طويلاً. إنّه القدر المكتوب. وقد «كتب» عليّ أن أعيش في الشقاء». (همان: ۲۵۳) «اکنون رفته رفته به «سرنوشت» که این عربها به آن سخت معتقدند ایمان می‌آورم. درباره آن بسیار با من سخن گفت. آن همان سرنوشت محتوم است. برای من «رقم خورده» که در نگون‌سازی زندگی کنم».

سهیل ادریس، به خاطر برجسته ساختن جبرگرایی و تناقض آن با وجودگرایی، کلماتی را که حکایت از جبرگرایی دارد در داخل گیومه قرار می‌دهد. نکته جالب توجه این است که قهرمان وجودگرایی عرب، از «دست سرنوشت» که جزئی از عقاید اوست، رهایی می‌یابد و خود آزادانه آن را رقم می‌زند، درحالی که قهرمان اروپایی که اصلاً به این مسأله اعتقاد ندارد، به جبرگرایی باور پیدا می‌کند. او حتی یک روز تاخیر قهرمان در رسیدن به پاریس، بعد از پیوستن او به دختران وجودگرایی بی‌بندوبار را تقصیر سرنوشت می‌داند: «لعلّ نصيباً من التبعة تقع عاتق القدر، هذا الذي جعلك تصل إلى باريس متأخراً يوماً واحداً... ذلك هو الواقع، فلنواجهه كما هو مادمننا عاجزين عن تغييره». (همان: ۲۶۱) «شاید پاره‌ای از مسؤولیت بر عهده سرنوشت باشد، همین باعث شد که تو یک روز دیرتر به پاریس برسی... واقعیت همین است پس باید با آن روبرو شویم چرا که ما از تغییر آن ناتوانیم».

مجموعه این عوامل سبب می‌شود تا جانین گمگشتگی و تباهی خویش را جبری بداند و تسلیم آن شود و با وجود تعلق خاطر راستین قهرمان به او اظهار کند: «إذن أية فتاة ضائعة سأكون؟» (همان: ۱۷۴) «بنابراین چه دختر گمگشته‌ای خواهم بود؟» ولی مسأله عدم آزادی و اراده نقش پررنگ‌تری در اینجا به خود می‌گیرد؛ چرا که اگر جانین با آزادی می‌توانست، از قید گذشته و دست سرنوشت رهایی یابد. قهرمان برای پررنگ جلوه دادن اصل آزادی، با شنیدن عبارت جانین، با خود می‌گوید: «انتهى الأمر وانفقت الدملة. تلك هي الكلمة التي كان يتربّها... منذ حال حبّ جانين إلى استسلام وانقياد وخضوع. «fille perdue»... ضائعة، كلمة لا يقوها إلا من يحلم بالضيايع من ينشد الضيايع». (همان: ۱۷۴) «کار تمام شد و دمل چرکین شکافته شد. این همان سخنی بود که... از وقتی عشق جانین به فرمانبرداری و تسلیم و خضوع بدل گشت انتظارش را

می‌کشید «*file perdue*»... تباه شده، کلمه‌ای که نمی‌گویدش مگر کسی که در سر رؤیای تباهی می‌پروراند و در پی تباهی است».

جانین در نهایت تصمیم می‌گیرد، دم غنیمتی را که بنا بر دیدگاه وجودگرایی شعار «افراد هوسران» است (بدوی، ۱۹۸۰: ۴۷) پیشه خود سازد و در نهایت به گروه «الوجدیات» می‌پیوندد که بنا بر برداشت ناصحیح از آزادی وجودگرا، آن را نوعی آزادی افسارگسیخته و نامسئولانه می‌دانند و معتقدند که «أن يعيش الإنسان... عيشة متحررة من كل شيء بلا مسئولية». (ادریس، ۲۰۰۶: ۲۴۸) «انسان زندگی کند، زندگی آزاد از بند هر چیزی بدون هیچ مسئولیتی».

سهیل ادريس با به تصویر کشیدن این گروه و آوردن عبارت «مسکین سارتر، کم یجني عليه هذا النوع من الفتیات والشبان!» (همان: ۲۴۸) «بیچاره سارتر، چقدر این دختران و پسران جوان بر او ظلم می‌کنند». در مقام دفاع از سارتر و آزادی مطلق وجودگرایی بر می‌آید؛ چرا که آزادی مطلق بدون حس مسئولیت نتیجه‌ای جز تباهی و پوچی ندارد.

سهیل ادريس در آینده‌نمایی سرنوشت جانین، بسان قهرمان مرد، از تکنیک آینده نگر سود جسته است، به همین خاطر صحنه‌هایی را قبل از پیوستن جانین به گروه «دختران وجودگرای بی بندوبار» ترسیم می‌کند که نشان از عاقبت جانین دارد.

صحنه اول مربوط به فیلم «قصر شیشه‌ای» است که فرو ریختن آن که نمادی از در هم فرو ریختن آرزوهای «ایمیه» بازیگر فیلم است. (ادریس، ۲۰۰۶: ۱۷۶) و دلالت بر باد رفتن آرزوهای جانین دارد. قهرمان مرد در هنگام نومیدی با دیدن فیلم «فردا زندگی آغاز می‌شود» که محتوایی وجودگرایانه دارد به آینده امیدوار می‌شود، ولی در مورد جانین صحبت از فیلم «قصر شیشه‌ای» است که عنوان و مضمونش نشان از پوچی و بر باد رفتن امید و آرزو دارد. صحنه دوم مربوط به هنگام ورود دو قهرمان به ورودی مترو است، که «دختری خیابانی» که عطری تند از او به مشام می‌رسد، با نگاهی خیره جانین را دنبال می‌کند. و سومین صحنه مربوط به داخل مترو

است که در گوشه‌ای از واگن پسر و دختری مشغول هم آغوشی و بوسه‌اند. (همان: ۱۷۶)

این صحنه‌ها برای نشان دادن تحول فکری جانین نسبت به دختران تباه شده به تصویر کشیده شده‌اند. او آنها را افرادی خوشبخت می‌داند و به آنها حسادت می‌ورزد؛ چرا که بی‌آنکه غم فردا بخورند در لحظه زندگی می‌کند. (همان: ۱۷۹) در بازگشت جانین دچار تهوع می‌شود. شب هنگام در خیال قهرمان، عطر تند دختر خیابانی با رائحه تهوع در هم می‌آمیزد، رائحه تهوعی که «قذفته من جوفها فتاه تشبث بذراعہ فی شارع "مونپارناس"». (همان: ۸۱) «آن را دختری جوان که در خیابان "مونپارناس" بازویش را گرفته بود، از درون خود بیرون فکنده بود». رائحه تهوع نشان از بدبختی و نگون ساری جانین دارد. اینجاست که نام جانین جای خود را در اندیشه قهرمان مرد به دختری می‌دهد که در خیابان مونپارناس بازویش را گرفته بود و این بی‌نامی نماد تباهی او می‌گردد.

#### ۶- نتیجه‌گیری

رمان الحی اللاتینی که بر اساس مکتب وجودگرا شکل گرفته است، با تکیه بر تقابل شخصیت قهرمان مرد و زن، از مسأله پوچی و گمگشتگی قهرمانان جهت ارائه تصویری خوشبینانه و کارآمد از این مکتب به خوبی سود جسته است. پوچی و گمگشتگی شخصیت قهرمان مرد ریشه در احساس روزمره‌گی و یکنواختی، فقدان آزادی و اختیار و استقلال دارد. ولی به خاطر آگاهی قهرمان نسبت به این علت‌ها، این پوچی به‌عنوان یک نقطه آغاز، از نوع فعال است نه منفعل، که سبب می‌شود قهرمان مرد با عصیان در برابر ارزش‌های از پیش تعیین شده، سعی در رهایی از این پوچی داشته باشد. این عصیان در برابر گذشته از طریق حرکت‌های نمادین مانند رها کردن دستار عربی در دریا و عدم در آغوش گرفتن دوست عربی در اروپا و تمرد در برابر سلطه مادر صورت می‌پذیرد.

او با نهادینه کردن برخی اصول وجودگرایی در وجود خود مانند: توجه به آینده و رهایی از گذشته، آزادی و اختیار، التزام و مسئولیت، از این پوچی رهایی می‌یابد و به تولدی دوباره دست می‌یابد. در حالی که قهرمان زن به خاطر عدم رهایی از گذشته و پیامدهای آن، سیاه‌نمایی آینده، فقدان احساس آزادی، گرایش به جبرگرایی و در نتیجه دور شدن از اصول وجودگرایی در چنگال پوچی گرفتار می‌آید و پوچی برای او در حکم نقطه پایان به شمار می‌آید.

این رمان نویس وجودگرا در دفاع از آزادی مطلق وجودگرا و رد برداشت ناصحیح از آن، گرایش قهرمان مرد به بی بندوباری جنسی را، در ابتدای ورود به دنیای غرب به خاطر احساس آزادی مطلق، عامل سرگشتگی او معرفی می‌نماید، که در نتیجه با پذیرش آزادی مسؤولانه از این سرگشتگی رهایی می‌یابد. از طرف دیگر برای تاکید بر آزادی مسؤولانه در این مکتب و رد جنبه نامسؤولانه آن، گروه «الوجودیات» را به تصویر می‌کشد که جانین نیز بنا بر فهم نادرست خود به آنها می‌پیوندد. پس آزادی مورد نظر سهیل ادریس در این رمان یک آزادی مسؤولانه است. البته باید توجه داشت که این مسؤولیت پذیری - برخلاف نظر برخی ناقدان - جنبه ظاهری ندارد.

مسأله بی‌نامی در این رمان برای تبیین مسأله پوچی و تباهی قهرمانان کارکرد خاصی ایفا می‌کند، به طوری که شخصیت مرد که در پی تحقق خویشتن از طریق تولد دوباره بر مبنای اصول وجودگرایی است، بی‌نام ذکر می‌شود و جانین نیز در نتیجه رسیدن به تباهی و گمگشتگی فاقد نام می‌گردد.

نویسنده برای نشان دادن روند صعودی شخصیت مرد و روند نزولی جانین، از تکنیک بازگشت به گذشته و آینده‌گر به خوبی بهره برده است؛ به طوری که به تصویر کشیدن برخی صحنه‌ها مانند: بارش باران، دختر کتاب‌خوان، ذکر عناوین فیلم‌ها و تماشای آنها، و... هر یک کارکرد معنایی خاصی با توجه به روند دگردیسی شخصیتها ایفا می‌کند.

به علت ارائه تصویری خوشبینانه از وجودگرایی ما شاهد یک انتخاب گزینشی از اصول وجودگرایی توسط این نویسنده هستیم؛ از این رو در این داستان با مفاهیم منفی وجودگرایی چون وانهادگی، انکار خدا، مرگ و خودکشی روبرو نمی‌شویم.

#### یادداشت‌ها

۱- بوهم یکی از مناطق چک است، و در قرن ۱۹ میلادی در فرانسه به نویسنده یا هنرمندی که -آگاهانه یا نا آگاهانه- در پی یک روش نامألوف در زندگی بودند، اطلاق می‌شد. اصطلاح بوهمی‌ها امروز برای توصیف هنرمندانی که ندای آزادی مطلق بی قید و شرط را سر می‌دهند و در رفتار و کردارشان به آداب و سنن جامعه پایبند نیستند، بکار می‌رود. (<http://ar.wikipedia.org/wiki>)

#### کتابنامه

##### الف) منابع فارسی

داد، سیما. (۱۳۷۵هـ.ش). فرهنگ اصطلاحات ادبی. تهران: انتشارات مروارید. چاپ دوم.  
 کامو، آلبر. (۱۹۸۲م). افسانه سیزیف. ترجمه: علی صدوقی و محمد علی سپانلو. تهران: نشر دنیای نو.  
 مک کواری، جان. (۱۳۷۷هـ.ش). فلسفه وجودی. ترجمه: محمد سعید حنایی کاشانی. تهران: انتشارات هرمس.  
 مهدوی صیقلانی حسین و پنجه‌وند محمدرضا. (۱۳۸۹هـ.ش). عصر دلتنگی و انسان از خود بیگانه. تهران: انتشارات کوله پستی. چاپ اول.  
 ورنو، روزه و دیگران. (۱۳۷۲). نگاهی به پدیدارشناسی و فلسفه‌های هست بودن. ترجمه یحیی مهدوی. تهران: انتشارات خوارزمی.

##### ب) منابع عربی

\_\_\_\_\_ . (۲۰۰۶م). الحی اللاتینی. بیروت: دار الآداب. الطبعة الرابعة عشرة.  
 \_\_\_\_\_ . (۱۹۶۶م). الوجود والعدم. مترجم: عبدالرحمن بدوی. بیروت: منشورات دار الآداب. الطبعة الأولى.  
 إبراهيم، زکریا. (د.ت). مشکلة الحرية . مصر: دار الطباعة الحديثة. الطبعة الأولى.

- أبونضال، نزيه. (٢٠٠٦م). التحوّلات في الرواية العربية. بيروت: المؤسسة العربية للدراسات والنشر. الطبعة الأولى.
- إدریس، سهیل. (١٩٨٣م). في معترك الحرية. بيروت: دار الآداب.
- أزوط، جورج. (١٩٨٩م). سهيل إدريس في قصصه ومواقفه. بيروت: دار الآداب. الطبعة الأولى.
- الأمير، يسرى. (٢٠٠٠م). سهيل إدريس: تجديد الرسالة والأحلام. مجلة الآداب. العدد ٩/١٠. (از ص ٤ تا ص ١٧).
- بدوي، عبدالرحمن. (١٩٨٠م). دراسات في الفلسفة الوجودية. بيروت: المؤسسة العربية للدراسات والنشر. الطبعة الأولى.
- الخطيب، حسام. (١٩٩١م). سبل المؤثرات الأجنبية وأشكالها في القصة السورية. دمشق: مطابع الإدارة السياسية. الطبعة الخامسة.
- دى بوفوار، سيمون. (د،ت). الجنس الآخر. ترجمة لجنة من الأساتذة.
- الديدي، عبدالفتاح. (١٩٨٥م). الإتجاهات المعاصرة في الفلسفة. القاهرة: هيئة المصرية العامة للكتاب. الطبعة الثانية.
- سارتر، جان بول. (١٩٦٤م). الوجودية مذهب إنساني. مترجم: عبدالمنعم الحفنى. الطبعة الأولى.
- سرور، نجيب. (١٩٥٥م). رأى جديد في الحى اللاتينى نرجس... فى الحى اللاتينى. مجلة الآداب. السنة الثالثة. العدد الثانى. ( ص ٢٦ تا ص ٣٠).
- السعافين، إبراهيم. (١٩٨٧م). تطوّر الرواية العربية الحديثة فى بلاد الشام ١٨٧٠-١٩٦٧م. بيروت: دار المناهل. الطبعة الأولى.
- سويدان، سامى. (٢٠٠٦م). المتاهة والتمويه فى الرواية العربية. بيروت: دار الآداب. الطبعة الأولى.
- السيد، غسان. (٢٠٠١م). الحرية الوجودية بين الفكر والواقع دراسة فى الأدب المقارن. بيروت: دار الرحاب الطبعة الثانية.
- الشملى، سهيل. (١٩٩٨م). البطل فى ثلاثية سهيل إدريس. بيروت: دار الآداب.
- طرايشى، جورج. (١٩٩٧م). شرق وغرب: رجولة وأنوثة. بيروت: دار الطليعة للطباعة والنشر. الطبعة الرابعة.

- عباس، إحسان. (١٩٦٢م). الاتجاهات الفلسفية فى الأدب العربى المعاصر. مجلة الآداب. العدد الثالث. ( ص ١٤٣ تا ص ١٤٢، ص ٨٨ تا ص ٨١ ص ١٢ تا ص ٧)
- عصمت، رياض. (٢٠١٠م). حداثه و أصالة. دمشق: دار الفكر. الطبعة الأولى.
- عيد، رجاء. (١٩٨٨م). فلسفة الالتزام فى النقد الأدبى بين النظرية والتطبيق. الاسكندرية: منشأة المعارف.
- كامو، ألبير. (١٩٨٣م). الإنسان المتمرد. ترجمة: نهاد رضا. بيروت- باريس: منشورات عويجات. الطبعة الثالثة.
- الكومى، محمد شبل. (٢٠١٠م). الوجودية والحريه بين الفلسفة والأدب. القاهرة: الهيئة المصرية العامة للكتاب. الطبعة الأولى.
- المنصورى، على جابر. (٢٠٠٠م). النقد الأدبى الحديث. عمان: دار عمار. الطبعة الأولى.
- اليسوعى، روبرت ب. كامبل. (١٩٩٦م). أعلام الادب العربى المعاصر. ج ١. بيروت: مركز الدراسات للعالم العربى المعاصر. الطبعة الأولى.



مجید محمدی بایزیدی<sup>۱</sup> (طالب الدكتوراه في اللغة العربية وآدابها بجامعة تربیت مدرس، طهران، ایران)  
 الدكتور خليل پرويني (الاستاذ في قسم اللغة العربية وآدابها بجامعة تربیت مدرس، طهران، ایران)  
 الدكتور كبرى روشفكر (الاستاذة المشاركة في قسم اللغة العربية وآدابها بجامعة تربیت مدرس، طهران، ایران)

### دراسة المبادئ الوجودية على أساس ضياع الأبطال في رواية « الحي اللاتيني » لسهيل إدريس

#### الملخص

مع أن الوجودية قد احتوت على بعض المبادئ الإيجابية كالحرية والاختيار والمسؤولية والالتزام، ولكنها قد امتزجت بالقلق والضياع واليأس إثر اعتمادها على إنكار الله ورفض المعايير المتعارفة، وظاهرة سقوط الإنسان واغترابه ورؤيتها السلبية إلى الموت. إن سهيل إدريس بوصفه رائداً من مرّوجي الوجودية في المجتمع العربي، قد سعى إلى تقديم صورة إيجابية ومؤثرة من هذه الفلسفة على أساس الاختيار الاقتطافي من مبادئها الإيجابية نظراً إلى الفضاء السائد على العالم العربي لكي يثبت أن الوجودية رغم احتوائها على بعض المبادئ السلبية تعدّ حلاً أساسياً لخروج أبناء هذا الشعب مما يعانونه. هذا المقال ينوي دراسة مدى تجليات المبادئ الوجودية على أساس ضياع الأبطال في رواية الحي اللاتيني، متبعاً فيه الأسلوب الوصفي - التحليلي. إن هذا الروائي لتقدم صورة مؤثرة عن هذه الفلسفة قد بادراً على أساس تقابل شخصيات الأبطال، إلى تصوير البطل العربي كشخص ضائع تنقذه المبادئ الوجودية كالحرية، الاختيار، المسؤولية والالتزام من ضياعه في حين أن البطلة تقع في الضياع بمجرد ابتعادها عن هذه المبادئ. وتخضع للحرية اللامسؤولة التي تعتبر تفسيراً خاطئاً عن الحرية المطلقة في هذه الفلسفة. فهذا الروائي يرفض الحرية اللامسؤولة رفضاً باتاً عن طريق تصوير الوجوديات اللاتي تلتحقن بما البطلة.

**الكلمات الدلالية:** الوجودية، الضياع، سهيل إدريس، الحي اللاتيني.